



دست این راهزنان را قطع کنید!

پدری از شما استمداد میکند!

با نا اراحتی عجیبی میگفت: من یک روز زندگی آرامی داشتم و در کنار زن و فرزندم روزهای خوشی را میگذراندم ، هر یک از ما در محیط خانه بوظیفه خود عمل میکردیم ، مهر و صفا و صمیمیت بر سراسر زندگی ما سایه افکنده بود ، پسران و دختران جوان من سرگرم تحصیل بودند .

ولی نمیدانم چرا از روزی که پای بعضی از این مجله‌های لعنتی که بنام «زن» منتشر می - گردد بخانه ما باز شد قیافه زندگی ما بکلی دگرگون گردید .

همسرم شروع بنا سازگاری کرد ، بهانه‌های عجیبی میگیرد ، مخارج سرسام آور و غیر قابل تحملی برای لباسهای خود که در طرح آن از همان جله الهام میگیرد از من میخواهد نسبت باداره امور منزل بی‌اعتنا شده ، به مجالس شب نشینی و پارتی‌ها بمراتب بیش از خانه و تربیت فرزندان خود اهمیت میدهد .

باین ترتیب ، من همسریا وفا و مهربان و دلسوز و وظیفه شناس و سربراه پیشین خود را از دست دادم نزاع و کشمکش از محیط خانه ماقطع نمیشود و هر چه میکوشم بهتر شود نتیجه معکوس می‌گیرم .

من نمی‌فهمم در این مدت کوتاه این مجله چه اثر عجیبی در خانه ما گذاشت .

بدبختانه بدنبال آن مجله دیگری با استفاده از نام مقدس «جوانان» بی‌آزار آمد که مکمل بد آموزیها و تمسکات آنهاست . این مجله سابق بود در اینجا وضع خانه ما بدتر شد ، دختران پسران جوان من که تصور میکردم چراغ روشنی برای فردای تاریک زندگی من خواهند بود بکلی تغییر رویه داده و روزگار مرا سیاهتر از دل نویسنده آن‌ها کردند .

درس و بحث (جز بمقدار کم) کنار رفت ، غالباً در کنار گرامر نشستند بصفحات گوش - خراش آن گوش میدهند و با آهنگهای آن میرقصند ، یا بمرکز و مجالسی که من هیچگونه اطلاعی از آن ندارم میروند و گاهی شب هم بخانه نمی‌آیند .

هرچه گوش میدهم بحثهای آنها در منزل درباره ستاره‌های سینما و مقایسه اندام فریبنده و جاذبه جنسی آنها میباشد عجیب اینست پیش روی من و مادرشان باوقاحت خاصی که از همین مجله‌ها آموخته‌اند درباره «مسائل جنسی» بحث میکنند و قافه می‌خوانند، گاهی بعکس بر سر طرفداری از این هنرپیشه‌ها و آن هنرپیشه‌ها میان آنها اختلاف می‌افتد و کار به نزاع و گاهی کتک کاری هم میکشد، اطاقهای خانه ما پراز عکسهای لخت و برهنه ستاره‌های سینما شده و من که یک روز خود را آدم بسیار خوشبختی میدانستم امروز احساس میکنم یک موجود بدبخت و وقابل ترحم هستم، و گاهی آرزو میکنم ای کاش اصلا زن و فرزندی نداشتم.

در حقیقت من در این خانه تنها هستم و بصورت یک فرد «ورشکست شده زندانی» درآمده‌ام ولی تصور میکنم در این بدبختی که دامنگیر من شده است «تنها» نباشم و هزاران نفر دیگر نیز با من شریک هستند. شمارا بخدا، شمارا بوجوداتنان ناله و استغاثه‌ها بعنوان یک پدر بی‌نوا و بیچاره بگوش همه برسانید، بخدا اگر این وضع ادامه یابد همه خانواده‌های این مملکت از هم متلاشی خواهند شد!...».

این بود درد دل پدری که بما متوسل شده بود و خواهش کرده بود صدای او را بگوش همه برسانیم، ما هم باوقوف داده بودیم و به وعده خود وفا کردیم، ما این پدر را با اینکه در وضع فعلی همانطور که خودش میگوید موجود قابل ترحمی تصور میکنیم بیگناه نمیدانیم، او **گناهکار است و در پیشگاه خدا و وجدان خود مستغول!** ولی مطلب جای دیگری است و آن اینکه فکر کردیم خود ما هم که مدتی است دور اینگونه اوراق مهتذل و مسموم قلم کشیده‌ایم، بار دیگر نگاهی با آنها بیاندازیم و گفته‌های آن «پدر بی‌نوا» را با مندرجات آنها بسنجیم دیدیم راستی رسوائی عجیبی بیار آورده‌اند، و در مسابقه تنگینی که میان آنها بر سر سوق دادن جوانان بفساد و تباهی در گرفته، باصطلاح بهسیم آخر زده‌اند!

اینها با این وضعی که در پیش گرفته‌اند هم گذشته این کشور را لجن مال میکنند و هم آینده را ننگین خواهند نمود.

* * *

کار بدآموزی بجائی رسیده که بگفته جرائد تهران حتی در سالن امتحانات بحث عده‌ای از جوانان در پیرامون مسائل «سکسی» و سوژه‌های گمراه کننده اینگونه مجلات ننگین است و از درس و بحث در میان این دسته خبری نیست!

سوژه یکی از آنها در چندین شماره بحث درباره «**طرز هتک پرانی دختران به پسران و پسران به دختران**» بود و طرز تشکیل پارتی‌های کاملاً خصوصی و محرمانه را با وضع ننگین و رسوائی با آنها می‌آموزند مصاحبه‌های مهمی که درباره مسائل اجتماعی بعمل آورده‌اند از این قبیل است که بکمک یکصد و بیست تن مزدور بنام «خبرنگار» با عده زیادی از پسران تماس گرفته و در

باره این مسئله حیاتی! سؤال کرده اند که «دختران چگونه لباسی بپوشند که جلب توجه شمارا کند و خوششان بیاید؟! تا باین وسیله دختران بوظیفه خود آشنا شوند! آنها هم در پاسخ، دختران را به «مینی ژوپ» و امثال آن تشویق کرده اند (همان نوع لباسهایی که در بسیاری از کشورهای اسلامی وحتى بعضی از کشورهای اروپائی ممنوع اعلام شده است) و مطالب دیگری که ما از نقل آنها شرم داریم.

دیگری برای انحراف دختران ساده لوح و بیخبر نقشه های شیطانی وسیعی کشیده، و برای اغفال مردم سرپوشی بنام «انتخاب دختر شایسته» بر این جنایت گذارده، و دلالتی رسوائی در پشت این صحنه در جریان است!

یک مجلس چند صد نفری در هتل هیلتون! با مخارج سنگین و کم رشکن ترتیب داده و با فریب و وعده های دروغی جمعی از دختران ساده لوح را دور خود جمع کرده و از برابری چشم مشتی هوسباز با لباسهای رنگین کذائی رژه داده و سپس دختری از یک خانواده ثروتمند معروف را در طبقه! گذارده و چند نفر «نزه غول» اطراف آنرا گرفته و طی مراسم مسخره ای او را بدوش کشیده و گردانده اند و جایزه های از قبیل «یک ماه گردش و تفریح در اروپا» و... با داده و نام «دختر شایسته ایران» را بر او گذارده اند و باین ترتیب به صدها هزار دختران شایسته واقعی که در گوشه و کنار مملکت با هزاران خون جگر درس میخوانند یا در مزاج شمال تازانو در آب فرو رفته، کشاورزی میکنند و یا در کارگاههای قالی بافی و امثال آن با مرگ دست بگریانند، و مادران لایق و فدا کار فردا هستند، میخندند دختران شایسته ایران هرگز رنگ هتل هیلتون را ندیده اند و هیچگاه گردشگاههای اروپا را نخواهند دید.

* * *

اگر شما مرضی ندارید و راستی آنچنان که ادعا میکنید ایرانی هستید و دلتان برای پیشرفت این کشور لک زده، چرا بجای این همه هیاهو ها که تمام بر محور مسائل «سکسی» و «ثروت» دور میزند و قیافه آن از پشت تمام این پرده های قلابی نیز کاملاً آشکار است، یک مسابقه علمی برای انتخاب دانشمندترین دختران و پسران ایران ترتیب نمی دهید تا باین وسیله نیروی خلاق جوانان ما در راه علم و دانش بکار افتد و این کشور که نسل از وجودیکه - مشت کارشناس و مهندس بیگانه بکلی بی نیاز گردد؟!.

اگر شما احساسات انسانی دارید چرا بجای این همه مخارج برای هیچ، فکری بحال آن همه دختران بینوا و قابل ترحمی که از ابتدائی ترین وسائل زندگی و تحصیل محرومند و در آن کارگاههای کذائی جان میکنند نمی کنید؟! اگر شما میخواهید به زن شخصیت دهید چرا او را بصورت «عروسک بی ارزشی» برای هوسرانی یک مشت هوسباز عرضه نمیکنید و او را تنها بصورت یک «آلت هوس» در آورده اید؟

درست است که گردانندگان این ورق‌پاره‌های مسموم که بنام «جوانان» یا «زن» منتشر می‌گردد افراد سودپرستی هستند که می‌خواهند از این راه «کاسبی» کنند، ولی کدام وجدان کدام شرف، کدام دین و مذهب اجازه می‌دهد که انسان برای پر کردن جیب خود در نوشتن کشوری را بی‌بازی بگیرد و همه چیز را جز «ریال» فراهوش کند، اینها راهنان خطرناکی هستند که که گرانبهاترین سرمایه‌های این اجتماع را برباد می‌دهند.

مانند ما نمی‌دانیم چرا و بجهت دلیل اگر یک نفر فروشنده «غذائی» را که کمی مضمومیت پیدا کرده بفروشد از نظر قانون قابل تعقیب است ولی این راهنان خطرناک که با بدآموزیهای خود افکار نسل جوان را مسموم کرده و ملتی را بسقوط میکشاند آزاد در اجتماع ما میگردند و کسی هم متعرض آنها نمیشود.

اگر یک غذای سر باز در معرض چنده‌کسی قرار گیرد فروشنده تعقیب میشود اما این افراد که سر تا پای اجتماعی را آلوده کرده اند آزادند.

بدبختی اینجاست که این شیوه غلط برای جمع مشتری و ادامه یک «کاسبی نامشروع» ممکن است کم‌کم به سایر مطبوعات که در میان آنها افراد باهدف خوشبختانه کم نیستند، سرایت کند و یک جو مسموم و خفه‌کننده‌ای برای تمام مطبوعات فراهم سازد.

اگر وضع مطبوعات کنونی را با ۲۰ سال پیش مقایسه کنیم خواهیم دید هلی‌رغم پیشرفتهای علمی و فرهنگی که در این مدت نصیب بشر شده، مطبوعات ما روی هم رفته چقدر انحطاط پیدا کرده‌اند و عامل این انحطاط همینگونه ورق‌پاره‌های ننگین است که افکار مردم را از مسائل اصول زندگی بسوی یک مسمومیت لاطائلات کشانیده است.

از همه مضحکتر اینکه، این عده، گاهی تیراژهایشان را برخ مردم میکشند در حالی که اگر طریق جمع مشتری این باشد بگفته یکی از جرائد یک زن آلوده از محلی بدنام اگر لخت و برهنه در یکی از خیابانها ظاهر شود بیش از همه آنها میتواند مشتری جمع کند! بعلاوه مطبوعات ارزنده‌ای را سراغ داریم که با تیراژهای بسیار عالیتر در میان قشرهای متفکر و باادبش این اجتماع محبوبیت فوق‌العاده دارند.

* * *

ما معتقدیم با صراحتی که **قانون اساسی** در قسمت مطبوعات دارد و با موادی که در قانون مطبوعات پیش بینی شده اگر مسئولین امور با استناد آنها امتیاز اینگونه ورق‌پاره‌ها را برای همیشه انو کنند خدمت بزرگی باین کشور کرده‌اند؛ و مطمئناً از طرف تمام طبقات بعنوان یک خدمت ارزنده در راه حفظ نسل آینده و نجات مطبوعات ما از رسوائی و ننگ تلقی خواهد گردید و این کار فصل نوینی در تاریخ زندگی اجتماعی جوانان این کشور و هم فصل نوینی در مطبوعات خواهد بود ووافق دیگری در برابر چشم جوانان ما گشوده خواهد شد.